

## دو فرهنگ طنزآمیز از اصطلاحات صوفیان در اسامی غذاها

نصرالله پورجوادی

کم خوردن و گرسنگی کشیدن از آدابی بوده است که صوفیان از قدیم بر آن تأکید می‌ورزیده‌اند. مشایخ صوفیه، در مراحل از سلوک، به مریدان خود توصیه می‌کردند که هر روز مقدار معلومی از طعام بخورند و هیچ‌گاه شکم خود را پر نکنند، چه سیری و پُری شکم موجب غفلت از یاد خدا می‌شود.<sup>۱</sup> از همین جاست که سعدی نیز می‌گوید:

اندرون از طعام خالی دار تا در او نور معرفت بینی

ولی، در همان زمان که سعدی می‌گفت که اندرون را باید از طعام خالی نگه داشت، صوفیانی پیدا شده بودند که بزرگ‌ترین مشغله ذهنی ایشان شکم بود. در واقع، شکم‌بارگی صوفیه مسئله‌ای بود که از قرن پنجم هجری بر سر زبان‌ها افتاده بود و نویسندگان و شعرا صوفیه را به این دلیل نکوهش می‌کردند. سنائی یکی از این شاعران است که می‌گوید:

صوفیان را ز پی راندنِ کام قبله‌شان شاهد و شمع و شکم است<sup>۲</sup>

حمیدالدین ابوبکر بلخی صاحب مقامات حمیدی، که به طور کلی نظرش نسبت به صوفیان انتقادآمیز است، یکی از صفاتی که درخور نکوهش می‌بیند حرص و ولع ایشان

(۱) درباره یکی از این نوع توصیه‌ها بنگرید به رساله شقیق بلخی، «آداب العبادات»، معارف، ۱/۴ (فروردین-تیر ۱۳۶۶)، ص ۱۰۹. (۲) دیوان سنائی، تصحیح مدرس رضوی، تهران ۱۳۵۴، ص ۸۲ و نیز ۱۴۹.

برای خوردن است.<sup>۳</sup>

در قرن‌های هفتم و هشتم هجری انتقاد از شکم‌بارگی صوفیه بیش از پیش شدت گرفت و نویسندگان و شعرا داستان‌هایی درباره‌ی این صفت نکوهیده در میان صوفیان نقل می‌کردند. یکی از این داستان‌ها در مثنوی مولوی است که درباره‌ی عشق صوفی به سفره تھی است.

مولوی، در این داستان، شرح می‌دهد که چگونه وقتی صوفیان جمع می‌شوند از دیدن سفره مست و بی‌خود می‌گردند.<sup>۴</sup>

مجد خوافی نیز، در کتاب روضه‌ی خلد، که در سال ۷۳۳ تألیف کرده است، دو حکایت درباره‌ی پرخوری صوفیه نقل کرده است. این دو حکایت، که پشت سر هم در کتاب خوافی آمده است، تصوّر کلی جامعه‌ی قرن هشتم را نسبت به مسئله‌ی پرخوری و شکم‌بارگی صوفیه نشان می‌دهد:

**حکایت (۱)** روزی جنازه‌ی صوفی می‌بردند، یکی پرسید که به چه سبب مرده است؟ گفتند از بسیار خوردن.

گفت: سی سال است که من چنین مرگی می‌طلبم و مراروزی نمی‌شود...

**حکایت (۲)** صوفی از بس که خورده بود نمی‌توانست رفت. او را بر محفّه‌اش نهادند و چهارکس برداشتند تا به خانه برند. در راه قومی را دید که می‌رفتند. گفت: کجا می‌روید؟ گفتند: به دعوت. اشارت کرد که محفّه را از آن طرف گردانید.

#### شعر

صوفیان را بهشت زندان است	بی کبابی و فرنی و حلوا
وگر این هر سه هست در دوزخ	خوش ترست آن ز جنة المأوا
خر همیشه ز گاه و جو میراد	صوفی از خایگینه و سکبا <sup>۵</sup>

شکم‌بارگی و پرخوری صوفیه، چنان‌که در این حکایات ملاحظه می‌شود، سبب مضحکه و طنز شده بوده است. طنزنویس معروف قرن هشتم، عبیدزاکانی (وفات: ۷۷۱ یا ۷۷۲ هـ)، نیز در هجویات خود حکایتی کینه‌توزانه در انتقاد از صوفیه و حرص و ولع ایشان آورده است:

(۳) حمیدالدین ابوبکر بلخی، مقامات حمیدی، تصحیح رضا انزابی‌نژاد، ج ۱، تهران ۱۳۶۵، ص ۸۳.

(۴) مثنوی، تصحیح نیکلسون، دفتر ۳، ابیات ۳۰۱۴-۳۰۲۰.

(۵) مجد خوافی، روضه‌ی خلد، با مقدمه محمود فرخ، تهران ۱۳۴۵، ص ۱۷۱-۱۷۲.

شخصی در باغ می‌رفت. صوفی و خرسی در باغ دید. صوفی را می‌زد و خرس را هیچ نمی‌گفت. گفت: ای مسلمان، آخر من کم از خرسم؛ چرا مرا می‌زنی و خرس را نمی‌زنی؟ گفت: از بهر آن که خرس می‌خورد و هم این‌جا می‌رید و تو می‌خوری و هم می‌بری.<sup>۶</sup>

عبید در «رساله تعریفات» نیز، در ضمن تعریف «صوفی» و ذکر اسباب طرب ایشان، از صوفیه انتقاد کرده است. وی صوفی را مفت‌خوار می‌خواند و، در تعریف بنگ، می‌گوید چیزی است که صوفیان را به وجد آورد و «هریسه و پلا و حلاوات» را هم اغذیه مجلس بنگ و طرب ایشان می‌داند. این نوع طنزنویسی در حق صوفیه و غذا خوردن ایشان را، به نحوی ملایم‌تر، در آثار بسحاق اطعمه هم مشاهده می‌کنیم.<sup>۷</sup> در چنین فضایی بود که حافظ می‌گفت:

صوفی شهر بین که چون لقمه شبهه می‌خورد  
 پاردمش دراز باد این حیوان خوش‌علف  
 در همان عصری که مجد خوافی و عبید زاکانی داستان‌های هجوآمیز درباره شکم‌بارگی صوفیه می‌نوشتند، دو رساله کوتاه در تعریف غذاها از دیدگاه صوفیه نوشته شده است که نشان می‌دهد مسئله غذا و پرخوری تا چه اندازه در میان صوفیه اهمیت داشته و چرا نویسندگان و شعرا از این صفت نکوهیده، که در میان صوفیه پیدا شده بود، سخت انتقاد می‌کردند. البته، همه صوفیان را نباید در یک صف قرار داد. در همان زمان که این انتقاد از صوفیه می‌شد، مردانی بودند در تصوف که حقیقتاً به دنیا و مافیها پشت کرده بودند. مشایخ بزرگی همچون سیف‌الدین باخرزی، سعدالدین حمویه، مولانا جلال‌الدین رومی، علاءالدوله سمنانی، عبدالصمد نطنزی همه در همین عصر زندگی می‌کردند.

باری، این دو فرهنگ یا لغت‌نامه اغذیه، که گوشه‌ای از جامعه‌شناسی تصوف ایران را در عصر ایلخانان نشان می‌دهند، از لحاظی با هم شباهت دارند. هر دو ابتدا اصطلاحاتی را که در میان صوفیه رایج بوده نقل و در مقابل آنها نام غذاها را ذکر کرده‌اند. بعضی از اصطلاحات در هر دو فرهنگ ذکر شده است. ولی، در عین حال، این دو رساله با هم فرق دارند و پیداست که به قلم دو نویسنده نوشته شده‌اند.

۶) عبید زاکانی، کلیات، به اهتمام محمدجعفر محجوب، نیویورک ۱۹۹۹، ص ۳۰۱.  
 ۷) مثلاً بنگرید به تعریف «البوارد» در دیوان بسحق حلاج شیرازی (اطعمه)، شیراز [بی‌تا]، ص ۱۷۴.

این دو رساله از یک نظر دیگر نیز اهمیت دارند. تا کنون ما عبید زاکانی را در زبان فارسی مبتکر این نوع فرهنگ‌های طنزآمیز می‌دانستیم، ولی، با پیدا شدن دو فرهنگ طنزآمیز از اصطلاحات اجتماعی صوفیان (که یکی از آنها یقیناً پیش از سال ۷۲۲ گردآوری شده است)، معلوم می‌شود که سابقه این نوع فرهنگ‌نویسی به پیش از عبید برمی‌گردد و احتمالاً خود عبید هم در نوشتن رساله «ده فصل» از همین فرهنگ‌ها یا نظایر آنها الهام گرفته است.

از هر یک از این دو رساله یک نسخه خطی وجود دارد. رساله اول که «کتاب اسماء آباها به اصطلاح صوفیان» نامیده شده است در سفینه تبریز است (برگ ۱۱۷ب) که ابوالمجد محمد بن مسعود تبریزی آن را در سال ۷۲۲ نوشته است.<sup>۸</sup> رساله دوم در ابتدای نسخه خطی کلیات عبید زاکانی متعلق به کتابخانه ملی پاریس (Supplément Persan 824) است. نویسندگان این دو رساله معرفی نشده‌اند؛ ولی، ظاهراً، هر دو متعلق به اواخر قرن هفتم یا اوایل قرن هشتم اند.<sup>۹</sup>

(۱)

بسم الله الرحمن الرحيم

### کتاب اسماء آباها به اصطلاح صوفیان

- |                               |  |
|-------------------------------|--|
| (۱) قوت الایمان: نان          | (۶) رکن الدوله: خوان آراسته            |
| (۲) ابوجامع: اخوان            | (۷) موبد فارس: میزبان                  |
| (۳) ابورجا: سفره              | (۸) بساط الرحمة: نان تئک               |
| (۴) مبشر الخیرات: آورنده سفره | (۹) زحمة بلافایده: تره (انواع سبزی‌ها) |
| (۵) شیخ الرحمة: آب            | (۱۰) عذاب السفره: سرکه                 |

۸) درباره این مجموعه خطی بنگرید به مقاله نگارنده: «عرفان اصیل ایرانی در سفینه تبریز»، نامه بهارستان، ۲/۱، زمستان ۱۳۷۹. ۹) عکس این رساله در مقدمه کلیات عبید زاکانی، پیش‌گفته، چاپ شده است. \* آبا و با و وا به معنی «آش» است.

- (۴۰) رحل الجنة: کاجی بعسل [= به عسل]  
 (۴۱) حاجب الحجاب: قلبه بگوز [= به گوز]  
 (۴۲) مرهم سینه: عصیره خرما  
 (۴۳) عمر [و] عاص: ماهی بریان  
 (۴۴) حسن و حسین: روغن و انگبین  
 (۴۵) لقمه الاکمله: هریسه  
 (۴۶) عافیة نهانی: دیگ تنوری  
 (۴۷) ضیافة الاتراک: تتماع  
 (۴۸) زنگی خندان: سر بریان  
 (۴۹) منکر و نکیر: جوز و پنیر  
 (۵۰) آسیاسنگ زیرین: حلواى خشک  
 (۵۱) طیبب الانبیا: انگور  
 (۵۲) احسن الفواکه: خربزه  
 (۵۳) بیت الاحزان: شاهد  
 (۵۴) بیت العشاق: صابون  
 (۵۵) زلزله سینی: نان بریان  
 (۵۶) عصارة المشایخ: چنگاله  
 (۵۷) پیک با اسدی (?): خلال  
 (۵۸) دایرة عذاب: طشت  
 (۵۹) رنج دل صوفیان: آفتابه  
 (۶۰) عقبه مزدوران: باقلی و  
 (۶۱) قلنسوة القضاة: بورانی  
 (۶۲) یأجوج و مأجوج: سعتی  
 (۶۳) قبور شهدا: قطاقیف  
 (۶۴) فضول در دوزخ: آن کس که کعب گرداند.
- (۱) شاید مصحف «گوزآب» باشد که نوعی آش است.
- (۱۱) ابوالوزیر: ترید  
 (۱۲) ابوالفرح: گردآب<sup>۱</sup>  
 (۱۳) ابونافع: حلوا  
 (۱۴) ابوالصلیب: افروشه  
 (۱۵) شیخ المحیره: برنج بگوشت و نخود  
 (۱۶) توفیر خاریان: رشته  
 (۱۷) سلاخ بی حجاب: گوشت مرغ  
 (۱۸) شکار شیطان: بلغور و  
 (۱۹) مصیبت مشایخ: گاورس با  
 (۲۰) شیخ حاجی: برنج بگوشت  
 (۲۱) ابوالامن: سیری  
 (۲۲) ابوعمره: گرسنگی  
 (۲۳) شهید بن شهید: بره بریان  
 (۲۴) شیخ با طیلسان: برنج و بریان  
 (۲۵) شیخ الطبری: برنج شیر [= شیربرنج]  
 (۲۶) قبة الاسلام: زیرباج [= زیره باج]  
 (۲۷) شیخ المبارک: غوره با  
 (۲۸) شیخ الابيض: دوغ با  
 (۲۹) شیخ الخلیل: یخنی  
 (۳۰) قاضی القضاة: انار با  
 (۳۱) وزیر الوزراء: سکباج  
 (۳۲) ابوسعید: قلبه معا [= معاء یعنی امعاء]  
 (۳۳) ندم خاص: قلبه جگر  
 (۳۴) ملک الاسود: قلبه رندی  
 (۳۵) امیرالامرا: کلیچه  
 (۳۶) مؤذن اکبر: خایگینه  
 (۳۷) لقمه الحکمة: کشمکش رشته  
 (۳۸) قبور شهدا: جوزینه  
 (۳۹) اصابع الحور: لوزینه

والله اعلم. تمت الرسالة من الابتدا الى الانتها فى ليلة الثلثا بعد صلوة العشاء، الثالث من [شوال] المکرّم مفتتح شهور سنة (اثنین) و عشرين و سبعمائه.

(۲)

## اصطلاحات صوفیان

### اندر مأكولات بساط الرحمة

- |  |  |
|--|--|
| (۲۳) دو یار نازنین: عسل و طحین (=آرد)        | (۱) عمادالدین: نان‌های نازنین                        |
| (۲۴) راحت حلقوم: پالوده                      | (۲) معشوق یگانه: برنج دانه                           |
| (۲۵) عاشق و معشوق: عسل و روغن <sup>۵</sup>   | (۳) روح‌المین: گوشت نرمین                            |
| (۲۶) قبور شهیدان: قطایف                      | (۴) شهید شهیدان: بره <sup>۱</sup> بریان <sup>۱</sup> |
| (۲۷) قره العیون: حلوی گوناگون                | (۵) قاضی‌القضاة: برنج محلا                           |
| (۲۸) تسبیح صحیح: خرما می‌لیح                 | (۶) ملک القضاة: ... (؟) ویر و <sup>۲</sup>           |
| (۲۹) تشویش مشایخ: بلغور و کیوبا <sup>۶</sup> | (۷) ستون مسلمانی: هریسه میهمانی                      |
| (۳۰) منکر و نکیر: گوز <sup>۷</sup> و پنیر    | (۸) مونس غریبان، بکشناس (؟)                          |
| (۳۱) آرایش صفره (کذا): ترخون و تره           | (۹) شیخ کبیر: برنج مع شیر                            |
|  | (۱۰) شیخ طبری: قلبه گوزی <sup>۳</sup>                |
|  | (۱۱) یار جانی: آش بورانی                             |
|  | (۱۲) ندیم خاص: دو پیاز                               |
|  | (۱۳) شیخ جانی: بعراق جان <sup>۴</sup>                |
|  | (۱۴) شعبان تونی: سماقیه                              |
|  | (۱۵) یاجوج و ماجوج: رشته                             |
|  | (۱۶) پیر خرف: دوغبا                                  |
|  | (۱۷) حسرة‌الملوک: شکمه و سیر و سرکه                  |
|  | (۱۸) زنگی خندان: نان بریان                           |
|  | (۱۹) عقل‌کننده رسید (؟): پاچه و ترید                 |
|  | (۲۰) شیخ کامل: ماست شیرین                            |
|  | (۲۱) زین الکاج: تتماج                                |
|  | (۲۲) عظیم بالاذلاق: عسل قیماق                        |

(۱) در رساله اول، بره<sup>۱</sup> بریان «شهید بن شهید» گفته شده است (شماره ۲۳).  
 (۲) شاید همان زیربا (= زیره با) باشد که در رساله اول زیرباج: قبة‌الاسلام آمده است.  
 (۳) شیخ طبری، در رساله اول، «برنج شیر» تعریف شده است (شماره ۲۵).  
 (۴) احتمالاً مصحف «بغراخانی» که نوعی آش است.  
 (۵) عسل و روغن، در رساله اول، در ازاء حسن و حسین گفته شده است (شماره ۴۴).  
 (۶) «کیوبا» شاید همان «کیوه با» (کیوه = کاهو) باشد. در «زیره باج» هم ضبط نسخه «زیر باج» است، یعنی‌های مختلفی افتاده و لابد رسم‌الخط کاتب این بوده است.  
 (۷) در اصل: شور.



الغلب وفورته عند العطف والاعتقاد الى القاء الجيوب وميل الاله متفق من جناب ملاصصلا، وهو مطه صيني به اللان اجته عايه حتم  
القلب من انما توتب اشتقاقه من اللذوم والفتاب لغالب البعور هو ان يكون ملايقوم فكان انما لا يسبح قلبه من كجوبه وميل القلب هو القوط  
قال الامير عبيد الجية المتصا من سنة غان الحين منع البرور في القوط خبا اما التوربه بلاذن او اقلقه وكلا العيبين الخب واما علم الصواب  
والرابع المخرج والباب من اهلها ان العوق بعلمو الراسه هذه من المطلاع الى القوط عروف ليله الاله انان من كذا الخجه اشتمت من كذا من سماه عايه من سرطانه

سهم الصاوغن الرحم كتاب الاما با اصطلاح صوفيان فنون الامان ابو صياح السوروا مشيل الخليل  
بذل الدوله مبرجناوس بساظره زينه بزندان غزير شسره ابوالقورين الوانويح نون امح الاصلب سراج الخجون  
مقلد لانه بيتان لارتيك توه سوكه تربيد كوداب حلاويك اوزمه من كوكور كورده تا رسته  
سلاج زخايب نذر سلطان مصيبيح سراج صامعي اولامن ابو عمرو وكسك فهدون بيد شيخ اطلباك شيخ الطهرى قبه الابلهم شيخ ابا بكر شيخ الاسمر شيخ الخليل  
كوشنوع لغوروا كادورا مخرج كوت سيري كرسكي به مان مخرج ووزن مخرج سبي زواج عورها دو عبا  
فاننى القصاه وزير الازيرا ابو محمد دده طامير مالا مالا رويدا مالا مالا انما كسك كوروشها اصلا واكثر رعايا شسه باجيك كاسه  
اناربا سراج قبعنا ماله بل فله روى كاسه حاييله كسك سسته حورسه اوزمه كاسي بسيل قله كرونه عصفه فنا  
نوعا صر حورج سس لته الامه علمه فعال ضباقة الامراك نكي صدان سكر نكي اسيا سكر نون طيبس الامرا احسن الامراك من الامزان سنجشاف  
ناموزان ريق نكي عرب دك كوروك تاج سوزان حوردهر حلاويك كوروسه قوبه ساعد طابون  
نارده منى عصفه ان مخرج بك اساره داره عدلار نيز در صندان عصفه دوران تلندوا القصاه با مخرج ناموج قوروشها فضول در مخرج  
ان اولان جسامه ملال ملسه زتابه انالوا نوراك سعتق قطائف الكوكور كاسه رسته مالا مالا انما كسك كوروشها اصلا واكثر رعايا شسه باجيك كاسه  
سراج صامعي اولامن ابو عمرو وكسك فهدون بيد شيخ اطلباك شيخ الطهرى قبه الابلهم شيخ ابا بكر شيخ الاسمر شيخ الخليل  
مخرج كوت سيري كرسكي به مان مخرج ووزن مخرج سبي زواج عورها دو عبا  
فاننى القصاه وزير الازيرا ابو محمد دده طامير مالا مالا رويدا مالا مالا انما كسك كوروشها اصلا واكثر رعايا شسه باجيك كاسه  
سراج قبعنا ماله بل فله روى كاسه حاييله كسك سسته حورسه اوزمه كاسي بسيل قله كرونه عصفه فنا  
نوعا صر حورج سس لته الامه علمه فعال ضباقة الامراك نكي صدان سكر نكي اسيا سكر نون طيبس الامرا احسن الامراك من الامزان سنجشاف  
ناموزان ريق نكي عرب دك كوروك تاج سوزان حوردهر حلاويك كوروسه قوبه ساعد طابون  
نارده منى عصفه ان مخرج بك اساره داره عدلار نيز در صندان عصفه دوران تلندوا القصاه با مخرج ناموج قوروشها فضول در مخرج  
ان اولان جسامه ملال ملسه زتابه انالوا نوراك سعتق قطائف الكوكور كاسه رسته مالا مالا انما كسك كوروشها اصلا واكثر رعايا شسه باجيك كاسه